



Woman in Development and Politics

The conflict between tradition and feminism in Oman (Case study: Al-Tawaf Haith Al-Jamar)

Abolhasan Aminmoghaddasi¹ | Ali Afzali² | Narges Bigdeli³

1. Full Professor, Department of Arabic Literature and Linguistic, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. E-mail: abamin@ut.ac.ir
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Arabic Literature and Linguistic, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. E-mail: ali.afzali@ut.ac.ir
3. M.A. Student, Department of Arabic Literature and Linguistic, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. E-mail: narges.b74@gmail.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 20 October 2023

Received in revised form: 17

March 2024

Accepted: 29 May 2024

Published online: 5 July 2024

Keywords:

Al-Tawaf Haith Al-Jamar,

Badria Al-Shihhi,

Feminist Criticism,

Feminine identity.

ABSTRACT

Over the past two centuries, the intellectual endeavors of women have introduced fresh insights into the realm of human knowledge and sparked numerous significant inquiries. Feminist criticism scrutinizes the position of women along two dimensions: the authorial persona (the depiction of women in literary works) and the constructed persona (the representation of women in the works of authors). The protagonist of *al-Tawaf Hayat al-Jamar*, which is regarded as the first female novel in Oman, is a victim of men in life (patriarchal system of prejudices and traditions). Through a deconstructive lens, this modernist novel attempts to call into question the dichotomy that exists between men and women. Consequently, the female protagonist perceives her status and sense of self as outcomes of the patriarchal social structures established by males and male authority. The present study employed the analytical descriptive method to examine the three axes of imitation, protest, and self-discovery as they pertain to the protagonist of the novel. The research findings indicate that the novel's feminist nature is primarily influenced by elements such as protest, self-expression, violence, the repression of feminine inclinations, and the breaking of taboos. However, it is worth noting that the novel also exhibits signs of self-awareness. However, through the author's decision to isolate the hero, he is prevented from reaching the critical juncture of self-exploration and developing a distinct identity, which is devoid of imitation and opposition.

Cite this article: Aminmoghaddasi, A., Afzali, A., & Bigdeli, N. (2024). The conflict between tradition and feminism in Oman (Case study: Al-Tawaf Haith Al-Jamar). *Women in Development and Politics*, 22(2), 293-317. DOI: <https://doi.org/10.22059/jwdp.2024.366990.1008393>



© The Author(s).

Publisher: The University of Tehran Press.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jwdp.2024.366990.1008393>



انتشارات دانشگاه تهران

زن در توسعه و سیاست

کشاکش سنت و فمینیسم در عمان

(مورد مطالعه: رمان الطواف حیث الجمر)

ابوالحسن امین مقدسی^۱ | علی افزلی^۲ | نرگس بیگدلی^۳۱. استاد، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: abamin@ut.ac.ir۲. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: ali.afzali@ut.ac.ir۳. کارشناسی ارشد، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: narges.b74@gmail.com

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۲۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۲/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۰۹

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۴/۱۵

کوشش‌های فکری زنان در کمتر از دوپست سال گذشته چشم‌اندازهای تازه‌ای به روی دانش بشر گشوده و پرسش‌های مهم بسیار به میان آورده است. اما تنوع و تضارب شگفت‌آور اندیشه‌ها خود به سدی در برابر درک چندوچون آن‌ها بدل شده است. نقد زن‌سالارانه (فمینیستی)، نقش زنان را در دو محور خالق اثر (زن در مقام نویسنده) و شخصیت خلق‌شده (چهره ارائه‌شده از زن در آثار نویسندگان) بررسی می‌کند. رمان *الطواف حیث الجمر* اولین رمان زنانه در عمان به‌شمار می‌رود و قهرمان داستان در زندگی به‌نوعی قربانی مردان (نظام مردسالاری سنت‌ها و تعصبات) است. این رمان مدرنیستی به شیوه ساختارشکنانه در پی ایجاد تردید در تقابل دوگانه مرد-زن است. از این جهت، شخصیت زن داستان موقعیت و هویت زنانه خویش را محصول روابط اجتماعی تحمیلی مردسالار می‌داند که مردان و اقتدار مردانه آفریده است. در این پژوهش سه محور تقلید، اعتراض و خودیابی شخصیت اصلی رمان براساس روش توصیفی تحلیلی بررسی شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد مؤلفه‌هایی همچون اعتراض، خودبیانگری، خشونت، سرکوب‌گریزه زنانه و تابوشکنی در این رمان بیشترین سهم را دارند و آن را جزو آثار فمینیستی قرار می‌دهند. هرچند رگه‌هایی از ویژگی‌های خودآگاهی نیز در این رمان به چشم می‌خورد، نویسنده با انتخاب انزوای قهرمان، او را از رسیدن به مرحله چرخش به درون و خودیابی برای یافتن هویت فردی و به دور از هرگونه تقلید و اعتراض، محروم ساخته است.

کلیدواژه‌ها:

بدریه الشحی، رمان *الطواف حیث الجمر*، نقد فمینیستی، هویت زنانه.استناد: امین مقدسی، ابوالحسن، افزلی، علی، و بیگدلی، نرگس (۱۴۰۳). کشاکش سنت و فمینیسم در عمان (مورد مطالعه: رمان *الطواف حیث الجمر*). زن در توسعه وسیاست، ۲۲ (۲)، ۲۹۳-۳۱۷. DOI: <https://doi.org/10.22059/jwdp.2024.366990.1008393>DOI: <https://doi.org/10.22059/jwdp.2024.366990.1008393>

© نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

نقطه شروع نقد زنانه مصادف با رهایی از کلیشه‌های خطی تاریخ ادبی مردان است؛ به طوری که لزوماً زمانی می‌توان نقدی زنانه داشت که از جای دادن زنان در بین مطلق‌های ادبیات مردان دست برداشت و روی به سوی جهانی داشت که فرصتی برای آشکارشدن می‌یابد. نقد ادبی زنانه به معنای از بین بردن تفاوت‌های نحوه نگارش میان زنان و مردان نیست و در این نوع نقد تفاوت‌های جنسی خالی از معنا نمی‌شوند، بلکه هدف این نقد، درک نگارش زنانه برای رسیدن به افق دیدی وسیع‌تر به واقعیت زنان است. در سده نوزدهم، رمان نویسی عملی صرفاً مردانه تلقی می‌شد و مطرح کردن رمان نویس زن باعث برانگیخته شدن احساس بدگمانی، ننگ، شگفتی و زن‌بارگی نسبت به مطرح‌کننده آن می‌شد. کتاب *اتاقی از آن خود*^۱ اثر ویرجینیا وولف^۲ به رغم آنکه به معنای متعارف اثری نظری نیست، اما نقطه آغازین مطالعه ادبیات و نقد فمینیستی است (Frye, 2004: 64). وولف بینان‌گذار این حوزه شناخته می‌شود. این نقد حاصل دو قرن مبارزه در جهت احقاق حقوق زنان بود که امروزه شاخه‌های بسیار متعددی یافته است، اما هسته همگی آن‌ها تمرکز روی مسئله جنسیت در ادبیات است و چگونگی بازتاب تجربیات زنان و صدای زنانه در ادبیات را مورد توجه قرار می‌دهد. الین شوالتر^۳ آموزگار و منتقد ادبی آمریکایی و همچنین بنیان‌گذار نقد زنانه، مکتبی ادبی از زیرشاخه‌های نقد فمینیستی است که به زنان نویسنده به همراه تاریخ، مضامین، ژانرها و ساختارهای ادبی ساخته شده توسط زنان می‌پردازد. شوالتر سیر تحول نوشتار زنانه را مرهون گذر از سه مرحله دانسته است. اول مرحله تقلید از سبک نوشتار مردانه و خلق شخصیت‌هایی که با نوشتار مردانه همخوانی دارند و سپس مرحله اعتراض و مقابله در برابر خط‌کشی‌های مرسوم مردانه و نیز فریادی در برابر ظلم‌ها و شکستن سکوت، تقلید و انفعال و در نهایت رسیدن به مرحله شکوفایی که ضمن دارا بودن برخی ویژگی‌های مراحل قبل، نوآوری و هویت‌یابی در این مرحله موجب شناخت سبک خاص زنانه و درک عمیق‌تری از نوشتار زنانه می‌شود.

تجربه نوشتن رمان، یکی از تجربیات ادبی نوین در سلطنت عمان به حساب می‌آید و سابقه آن از چند دهه فراتر نمی‌رود. اولین رمان عمانی اثر عبدالله الطائی به نام *الملائکة فی جبل الأخضر* است که در سال ۱۹۵۸ منتشر شد و ماجرای انقلاب عمان در مراحل اولیه و مسائل جنگ جبل‌الاکضر را روایت می‌کند.

1. A Room of One's Own
2. Adeline Virginia Woolf
3. Elaine Showalter

اولین حضور زنان در عرصهٔ رمان‌نویسی عمان در سال ۱۹۹۹ با رمان *الطواف حیث الجمر* اثر بدریه الشحی^۱ رقم خورد. بدریه الشحی اولین رمان‌نویس زن عمانی است. از قضا اولین رمان او رمانی فمینیستی است که پس از چهل سال سکوت نه برای تقلید از مردان، بلکه برای فریاد و اعتراض، قدم در عرصهٔ ادبیات می‌گذارد. در این رمان دختری به نام زهره با پسرعمویش که سالم نام دارد، نامزد می‌کند، اما سالم او را ترک می‌کند و به آفریقا می‌رود و در آنجا با دختری سیاه‌پوست ازدواج می‌کند. مدتی بعد خبر می‌آورند که سالم در دریا غرق شده است. بعد از مراسم عزاداری، خانوادهٔ زهره تصمیم می‌گیرند او را به پسرعموی دیگرش که هجده سال از او کوچک‌تر است، شوهر بدهند. زهره که مخالف این ازدواج است و در دل از بی‌وفایی و مرگ سالم اندوهگین است، از خانه فرار می‌کند و از طریق دریا راه آفریقا را در پیش می‌گیرد تا همسر سالم را پیدا کند و بفهمد که چرا سالم او را ترک کرده و با آن دختر ازدواج کرده است.

نیمی از حوادث رمان در کشتی‌ای رخ می‌دهد که زهره به آن پناه برده است. تمام افراد داخل کشتی مردانی هستند که زهره از نگاه و تفکرات مردسالارانهٔ آن‌ها در امان نیست. ناخدای کشتی از زهره خواستگاری می‌کند، ولی زهره به او جواب رد می‌دهد و پس از مدتی با یکی از خدمهٔ کشتی ازدواج می‌کند و در یکی از شهرهای ساحلی ساکن می‌شود. زهره طعم خوش زندگی را می‌چشد، ولی طولی نمی‌کشد که ناخدا شوهرش را می‌کشد و او را تهدید می‌کند که آدرسش را به خانواده‌اش می‌دهد؛ بنابراین زهره درحالی که باردار است دوباره مجبور به فرار می‌شود و به همان کشتی پناه می‌برد. ناخدا او را به یکی از دورترین سرزمین‌های آفریقایی منتقل می‌کند و خانه و مزرعه‌ای در اختیارش می‌گذارد. زهره با اینکه به ناخدا قول ازدواج داده بود، از ازدواج با او سر باز می‌زند و در آن مزرعه مردم محلی را به کار می‌گیرد. او از بزرگ شدن شکم و بروز علائم بارداری در وجودش متنفر است و هیچ علاقه‌ای به فرزندش ندارد. مردم محلی قیام می‌کنند و زهره تصمیم می‌گیرد دیگر فرار نکند. رمان در صحنه‌ای به پایان می‌رسد که زهره تنها در اتاق نشسته و صدای تفنگ و فریاد و نزدیک شدن مردم محلی را می‌شنود.

نویسندگان در این مقاله با مطالعه و بررسی متن رمان، در پی یافتن پاسخ برای این پرسش‌ها هستند: بارزترین مؤلفه‌های فمینیستی در رمان *الطواف حیث الجمر* کدام‌اند؟ آیا نویسنده در این رمان سعی دارد الگوهای کلیشه‌ای و شرایط فرهنگی مربوط به زنان را تثبیت کند یا در جهت تعدیل و

۱. بدریه بنت ابراهیم الشحی (۱۹۷۱ م-): نویسندهٔ عمانی و عضو مجلس شورای عمان، فارغ‌التحصیل دکتری مهندسی شیمی و استاد دانشگاه سلطان قابوس مسقط؛ از آثار او علاوه بر رمان *الطواف حیث الجمر* می‌توان به دو رمان *فیضیاء ۱* و *کارماء الذئب* اشاره کرد.

تغییر این الگوها گام برمی دارد؟ سیر تحول خودآگاهی در رمان الطواف حیث الجمر به چه صورتی شکل گرفته است؟

۲. پیشینه پژوهش

ادبیات عمان خاصه رمان الطواف حیث الجمر در ایران مغفول مانده و پژوهشی در این زمینه صورت نگرفته است. اما در کشورهای عربی، پژوهش‌هایی درباره این رمان نوشته شده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

البنیه السردیه للروایة والقصة القصیرة فی سلطنة عمان (۲۰۰۲) از آمنه بنت ربیع سالمین که در فصل سوم، رمان الطواف حیث الجمر نقد ساختاری شده است.
اللاحدودیه فی تحلیل النص السردی لروایة الطواف حیث الجمر (۲۰۰۰) از شریفه الیحيائی که سبک و تکنیک داستان‌پردازی نویسنده را مورد مطالعه قرار داده است.
المسافة بین السارد والمؤلف فی الطواف حیث الجمر لبدیة الشخی از نادیه الملکی که جریان سیال ذهن و ارتباط میان راوی و نویسنده را بررسی کرده است.
قراءة فی الطواف حیث الجمر (۲۰۰۰) از غالیه تیمور آل سعید که نگاهی انتقادی به راهبرد نویسنده در طرح موضوعات رمان دارد.

۳. روش‌شناسی پژوهش

در این با رویکرد فمینیستی و روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر نظریه نقد زن محور به واکاوی شخصیت‌های داستان می‌پردازد و کنش‌های آنان را با توجه به ویژگی‌های هریک از مراحل تقلید، اعتراض و خودیابی در طبقه‌بندی نقد زن محور فمینیستی قرار می‌دهد و سیر تحول آنان در هریک از این مراحل را شناسایی و تحلیل می‌کند.

۴. یافته‌های پژوهش

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد مؤلفه‌هایی همچون اعتراض، خودبیانگری، خشونت، سرکوب غریزه زنانه و تابوشکنی در این رمان بیشترین سهم را دارند و آن را جزو آثار فمینیستی قرار می‌دهند. هرچند که رگه‌هایی از ویژگی‌های خودآگاهی نیز در این رمان به چشم می‌خورد، اما نویسنده با انتخاب انزوای قهرمان، او را از رسیدن به مرحله چرخش به درون و خودیابی برای یافتن هویت فردی و به دور از هرگونه تقلید و اعتراض، محروم ساخته است.

شوالتر در کتاب *نقد فمینیستی در حیات وحش* به این مهم می‌پردازد که ارائه تعریفی دقیق درباره تفاوت‌های نگارش زنانه امری دشوار است و اذعان می‌کند که نقد زنانه ممکن است هرگز قادر به ایجاد تفاوت در نوشتار زنان نشود یا اینکه ممکن است این نقد نتواند یک سنت ادبی خاص زنانه را بیافریند. اما با تحقیقات تاریخی و نظری اثبات می‌کند که نقد زنانه را می‌توان راهی برای شناخت چیزی مورد اطمینان، ماندگار و واقعی در مورد ارتباط میان زنان و فرهنگ ادبی قلمداد کرد. او معتقد است پژوهشگران باید ابتدا خود را از مطلق‌های خطی تاریخ ادبی مردان رها کنند تا بتوانند به آغازی برای نقد زنانه برسند. شوالتر در کتاب *ادبیاتی برای خودشان*، با بررسی آثار نویسندگان زن انگلیسی و بررسی زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی هریک، به سه مرحله سیر تحول تا خودآگاهی زنان پی برده و این مراحل را تحت عنوان مدل مراحل سه‌گانه فمینیسم، فمینیست و فیمیل طبقه‌بندی کرده است که به ترتیب هر یک شامل مراحل تقلید، اعتراض و خودیابی هستند.

۴-۱. تقلید

در مرحله تقلید، زنان در تلاش بودند تا از طریق نوشتن با دستاوردهای فکری فرهنگ مردان به برابری برسند و فرضیات آن درباره ماهیت زنان را درونی کنند. این مرحله که برهه طولانی از تاریخ نویسندگی زنان را به خود اختصاص داده است، مرحله تقلید از سنت‌های غالب مردانه «و نگرش مردانه به نقش‌های اجتماعی است» (Showalter, 1977: 13). این مرحله همخوانی ادبیات با انتظاراتی است که جامعه از زن دارد و زنان را تحت سیطره خود گرفته است. معنای لغوی این واژه نیز مجموعه صفاتی است که جامعه با تأکید بر وقار و لطافت و مؤدب‌بودن زنان به آن‌ها نسبت می‌دهد (Hamm, 2004: 159). در *رمان الطوف حیث الجمر* تقلید نویسنده در نحوه شخصیت‌پردازی او از زنان و عملکرد آنان در برابر سنت‌ها و نیز بازنمایی عواطف آن‌ها در موقعیت‌های مختلف پدیدار می‌شود.

۴-۱-۱. سنت‌ها

زنان در *رمان الطوف حیث الجمر* عملکردهای متفاوتی در برابر رسوم و سنت‌های جامعه خود دارند. برخی از آن‌ها تابع سنت‌ها هستند و نویسنده در خلق این شخصیت‌ها از الگوهای پیروی می‌کنند که زنان را با صفاتی همچون مطیع و موقر و خاموش نمایش می‌دهند. برخی دیگر از زنان نیز سنت‌ها را با چشم‌بندهایی می‌بینند که باید از آن‌ها رها شوند، اما همچنان منفعل باقی می‌مانند و آرزوهایشان به اندازه ندایی درونی باقی می‌ماند و قدرت بروز نمی‌یابد. مانند دخترعموی سلطان که با وجود میلی که به استقلال خویش داشت، تسلیم می‌شود: «همان‌جا ماند و با وجود تمام سرکشی که داشت

نمی‌توانست ارتباطش را با خانواده و مردم قطع کند» (Al Shihhi, 2017:114). به‌طور کلی عموم زنان در این رمان به‌جز شخصیت اصلی رمان یا زانی تابع هستند یا رسوم و سنت‌های جامعه خود را صرف‌نظر از درست یا غلط بودن مقدس می‌شمارند یا در تلاش‌اند که آن‌ها را در وجود خویش یا دیگر زنان نهادینه سازند.

۴-۱-۱-۱-۱. تبعیت

عمده زنان این رمان که در نقش تابع حضور یافته‌اند، از داشتن شخصیت مستقل و اهداف و هر مسئله فردی محروم هستند و نویسنده این محرومیت و تبعیت تام را با ندادن اسم به این شخصیت‌ها نمایش داده است. گویی حضور آن‌ها در رمان نیز مانند زندگی حقیقی‌شان اهمیت چندانی ندارد و هیچ‌کدام از آن‌ها تا درجه فردیت‌یافتن پیش نرفته‌اند و در جمع ذوب شده‌اند: «سلطان به گروهی از زنان و کودکان نگاهی انداخت؛ با کینه و احتیاط و احساس‌های دیگر به او نگاه می‌کردند، با صدای بلند بر سرشان فریاد زد، همگی پراکنده و دور شدند» (Al Shihhi, 2017: 102).

دختران در این رمان فقط تحت تعلیم و آموزش مادران هستند و مادران در این رمان ادامه‌دهنده سلسله رفتارهای خشونت‌باری هستند که خود در خفقان حاصل از آن رنج کشیده‌اند و ناآگاهانه خشم حاصل از این رنج را به نسل‌های بعد از خود منتقل می‌کنند: «گویی ترسی را از دست دادم که از لحظه به‌دنیا آمدن از سینه‌اش نوشیده بودم» (Al Shihhi, 2017: 14).

این مادران مهم‌ترین دوره‌های زندگی دختران را تبدیل به کابوس‌های بی‌انتهایی می‌کنند و دختر در پس آن آموزش غلط، خود را گناهکار و جنس مخالف را حیوانی وحشی می‌پندارد: «از پسرها در ذهن من موجوداتی وحشی ساخت و مرا از بازی و دویدن در کوچه‌ها منع کرد» (Al Shihhi, 2017: 15).

مادران به دختران خود توصیه می‌کنند برای زنده ماندن از جنس مذکر دوری کنند: «اگر از پسرها دوری کنی اتفاقی برایت نمی‌افتد. پدرت اگر تو را در حال بازی ببیند حتماً می‌کشد» (Al Shihhi, 2017: 16). چنین مادرانی که خود یارای مقابله با جامعه مردسالار را ندارند، دخترانشان را نیز سرکوب می‌کنند: «پدرت این‌طور گفته است. دردسر درست نکن زهره. خودت رسوم خانواده را می‌دانی. خسته‌ام نکن دخترم» (Al Shihhi, 2017: 19). مادر زهره به او آموزش می‌دهد که اعتراض در برابر مردان عیب است و دختران شرافتمند دامن خود را به چنین عیبی آلوده نمی‌کنند: «آه زهره این روزها خیلی غر می‌زنی. عیب است دخترکم. دختر اصیل به تصمیمات مردها

اعتراض نمی‌کند» (Al Shihhi, 2017: 23)؛ زیرا این زنان خود را به‌عنوان طبقه فرودست پذیرفته‌اند و با وجود اینکه خودشان می‌دانند تحت ظلم و شکنجه هستند، هیچ شکایتی ندارند: «کاش ساکت بشی مادر. انقدر احمق نیستم که نفهمم چقدر دلت به حال من و بدبختیم می‌سوزه» (Al Shihhi, 2017: 21). «همه کارها را من انجام می‌دادم و مادرم که شکایتی نمی‌کرد» (Al Shihhi, 2017: 25).

۴-۱-۱-۲. تقدس

برخی دیگر از این زنان نیز مانند غنیه (همسر سلطان)، مادر سلطان و مریم (دختر عمومی سلطان) به زیست خودمدارانه زهره حمله می‌کنند: «از حرف‌های پوچ و بی‌سروته‌تان سیر شدید؟ کسی را پیدا کردی تا در فرار دیوانه‌وار و ننگ و رسوایی همراهی‌ات کند؟» (Al Shihhi, 2017: 107) این زنان سکوت و عدم اعتراض در برابر قوانین مردسالارانه را بخشی از زنانگی و ذات خود می‌دانند. منفعل بودن برای آنان نوعی ارزش تلقی می‌شود و سنت‌ها را مقدس می‌شمارند و هر دختری را که با آداب و رسوم جامعه مخالفتی داشته باشد، دختری فاسد می‌دانند: «دختری که با سنت‌ها مبارزه کند دختر فاسدی است که لیاقت هیچ چیز را ندارد» (Al Shihhi, 2017: 108).

این مقدس‌سازی تا جایی پیش می‌رود که آداب جامعه با ارزش‌تر از جان انسان‌ها تلقی می‌شود. از آنجا که همیشه بخشی از تاریخ در فرهنگ تهنشین می‌شود، در این رمان با زنانی مواجه هستیم که بی‌گناه یا گناهکار به‌علت سرپیچی، زنده‌زنده دفن شده‌اند و دیگر زنان نه‌تنها در برابر ظلم آشکار سکوت کرده‌اند، بلکه مرگ را مجازاتی بر حق برای زنانی قلمداد می‌کنند که خارج از رسوم رفتار کرده‌اند: «دیدم که دفنش می‌کردند؛ درحالی‌که هنوز نبض زندگی در او می‌زد و اسمش فضیله بود» (Al Shihhi, 2017: 176).

۴-۱-۱-۳. نهادینه‌سازی

شخصیت زهره نیز تجربه زیسته‌ای دارد که سنت‌های مردسالارانه در وجودش نهادینه شده و در ناخودآگاهی مجبور به پذیرش برخی مفاهیمی شده که از زن چیزی جز یک قربانی نمی‌سازند؛ بنابراین زهره درعین حال هم دلزده از سنت‌هاست و هم سنت‌ها را پذیرفته است و اعتراف می‌کند که جای زن در خانه است: «زمزمه کرد: واقعاً جای زن در خانه است. اما من مجبور بودم. پس چرا این قدر به من جفا می‌کنید؟ چون من یک زنم؟» (Al Shihhi, 2017: 120) این دوگانگی به این علت رخ داده که انسان‌ها زاینده فرهنگ زمانه خود هستند و هر جا بروند و هر چه کنند، آن سیستم فکری کاملاً از بین نمی‌رود و ته‌مانده تفکری که حتی به آن‌ها آسیب رسانده است نیز در وجودشان

باقی می‌ماند؛ به طوری که زهره در دنیای ذهنش نیز از سرزنش والدینش رها نمی‌شود: «مادرم را در کوه تصور کردم و پدرم با تسبیح فیروزه‌ای رنگش مرا سرزنش می‌کردند. پدرم با تأسف سرش را تکان می‌داد. به خدا پدر قصد بدنامی نداشتم. قسم می‌خورم که من آرزوی قدرت داشتم» (Al Shihhi, 2017: 159).

۴-۱-۲. بازنمایی عواطف

نویسنده در بازنمایی احساساتی که زنان در موقعیت‌های مختلف تجربه می‌کنند نیز اغلب نگاهی تقلیدگونه داشته و زنان را به عنوان فرشتگانی آرام و صبور به تصویر کشیده که تحت هر شرایطی مطابق با خواست جامعه مردسالار رفتار می‌کنند. آنان با شخصیت زنان در نوشته‌های مردان همخوانی دارند. هر زمان زنانی که بدریه الشحی خلق کرده است از خط‌کشی‌های کلیشه‌ای فاصله می‌گیرند، به نوعی دچار عذاب وجدان می‌شوند و در صورت داشتن استقلال همچنان متزلزل و ناآرام‌اند. با وجود اینکه شخصیت اصلی داستان (زهره) به درستی عملکرد خود باور دارد، در او احساس اعتمادبه‌نفس و قدرتمندی دیده نمی‌شود. او و دیگر زنان اغلب با عواطفی همچون احساس گناه، خشم و انزوا مواجه می‌شوند.

۴-۱-۲-۱. احساس گناه

زنان در این رمان در جامعه نابرابری هستند که فرهنگ مردسالار جامعه عمان و شرایط زیسته نابرابر، اثراتی را روی آن‌ها بر جا گذاشته و آن‌ها را دچار تناقضاتی کرده است؛ به طوری که زهره از قوانین مردسالارانه بیزار است. در عین حال بخشی از این قوانین در وجودش نهادینه شده و آن‌ها را پذیرفته و باورشان دارد. زهره از ظلمی که در حق او شده خشمگین می‌شود، اما از اعتراض در برابر این ظلم احساس گناه می‌کند. باین حال بدریه الشحی تغییر را در بستر ثابت و الزام‌آور حاشیه امن امکان‌پذیر نمی‌داند و زهره دست به عصیان می‌زند: «این اولین باری است که جنون به زندگی روتینم پا می‌گذارد» (Al Shihhi, 2017: 35). او بایدونبایدهای عرفی رایج را کنار می‌گذارد و کاری را انجام می‌دهد که از نظر خودش درست است: «امروز حق دارم کاری را انجام دهم که خودم فکر می‌کنم درست است» (Al Shihhi, 2017: 36).

زهره زنی است که تمام عمر را تسلیم خواست دیگران بوده است و بالاخره روزی تصمیم می‌گیرد که خودش برای خودش تصمیم بگیرد، اما در این تصمیم‌گیری نیز احساس گناه می‌کند. ندای وجدان زهره که در جای‌جای رمان به او نهیب می‌زند، به نوعی اعتراض پنهانی است از جانب نویسنده است که نه تنها زهره را گناهکار معرفی نمی‌کند، بلکه ظلم جامعه را محکوم می‌کند؛

جامعه‌ای که به زن حتی در برابر معقولانه‌ترین تصمیماتش احساس گناه می‌دهد: «دلشوره و نگرانی‌های زیادی داشتم. من بدبختم و شانس ندارم. اما شاید اشتباه می‌کنم. شاید بهتر از چیزی باشند که در ذهنم ساختم. دوباره صدای گناه» (Al Shihhi, 2017: 49). «ای وای، ای وای، چکار کنم؟ این جنون مرا به کجا خواهد کشاند؟ آیا بعد از سی سال به خفت می‌افتم؟ آیا این کابوس است؟» (Al Shihhi, 2017: 60)

احساس گناه و سرزنش نفس در او آن قدر زیاد می‌شود که حتی با اینکه خود را نجات یافته می‌بیند، باز نمی‌داند کاری که می‌کند درست است یا غلط و حتی به جایی می‌رسد که احساس می‌کند کائنات نیز او را مقصر می‌دانند: «خورشید هم از من خشمگین است» (Al Shihhi, 2017: 76). «خداوند! به حق ستارگان درخشان آسمان، به حق کوه‌های تاریک دوردست‌ها، از من راضی نشدی؟ این جنون بدبختانه را بر من نبخیدی؟» (Al Shihhi, 2017: 64)

این در حالی است که او خود به خوبی می‌داند فقط برای بهتر شدن زندگی خود و با این امید که آینده بهتر از گذشته شود تصمیم به فرار گرفته است: «خوب است که آینده مجهول باشد. انگار در داستان حوری‌ها هستیم. بدبختی که به دنبال خوشبختی می‌گردد» (Al Shihhi, 2017: 65). اما به مرور زهره متوجه می‌شود تا زمانی که خودش را پیدا نکرده باشد مجبور است تسلیم باشد و نمی‌تواند از آن سیکل سیزیف‌وار اطاعت خارج شود: «هیچ مردی حق ندارد از امروز به بعد طوری با من برخورد کند که انگار می‌تواند مرا بسنجد و بر من تسلط پیدا کند. از این سیکل آزاددهنده خسته شدم» (Al Shihhi, 2017: 68).

نویسنده رهایی از چنگ الزام‌ها را در گرو رهایی از فریب دهشتناک «من مقصر هستم» می‌داند؛ زیرا او به خودش به چشم یک گناهکار نگاه می‌کند: «احساس برهنگی می‌کنم؛ درحالی که من لباس بر تن دارم و احساس ترس دارم؛ درحالی که به اندازه کافی قوی هستم» (Al Shihhi, 2017: 93) و مادامی که چنین می‌اندیشد، هرگز نمی‌تواند به درست یا غلط بودن کارش ایمان بیاورد. دستیابی به خود پیشرفته مستقل در چنین موقعیتی محال می‌نماید و زنی که تمام عمر فقط اطاعت کرده است، دچار غفلت از ذات و ماهیت اهداف خود می‌شود و شناخت بعدی و امکان فراخ‌تری که در پی‌اش هست را بارها و بارها قربانی ترس‌ها و سوءظن‌های خود می‌کند: «من نیاز دارم که یک کنکاش بسیار طولانی با خودم داشته باشم. به یک غسل برای پاک شدن نیاز دارم و حتی نیاز دارم به جیل برگردم و با یک برده ازدواج کنم» (Al Shihhi, 2017: 86). «چرا من این‌گونه شدم؟ چرا این‌طور فکر می‌کنم؟ چرا برای خودم موقعیت‌هایی را ایجاد می‌کنم که نیازی به آن‌ها ندارم» (Al Shihhi, 2017: 94).

۴-۱-۲-۲. خشم

زهره در برابر ظلمی که در حق او شده خشمگین می‌شود؛ زیرا فهمیده است می‌خواهد طعمه قرار بگیرد و بعد از سی سال اطاعت این بار دیگر نمی‌خواهد برخلاف میل خود به طاعت مرد دیگری دربیاید: «اگه می‌تونستم جیغ بزنم این کارو می‌کردم. اگه می‌تونستم صورت همه رو از هم بدرم این کارو می‌کردم. اگه می‌تونستم ساطور داشته باشم، شکم هر کسی رو که باهام حرف می‌زنه رو پاره می‌کردم» (Al Shihhi, 2017: 20). «خیلی حرف می‌زنی مادر، خیلی حرف می‌زنی. هیچ کاری نمی‌تونی انجام بدی. کاش می‌تونستم خفت کنم» (Al Shihhi, 2017: 21). خشم می‌تواند نتیجه اولین قدم در مسیر آگاهی باشد. وقتی آدمی بفهمد و متوجه این امر باشد که مورد ظلم قرار گرفته است، دیگر نمی‌تواند بی‌اعتنا باشد.

۴-۱-۲-۳. انزوا

زنان فمینیست ترجیح می‌دهند به جای کشف و شهود به اتاقی از آن خود پناه ببرند و سمبلی زنانه و جهانی بدون مرد خلق کنند؛ بنابراین این زنان «به‌جای روبه‌رو شدن با حقیقت از آن فاصله گرفتند» (Showalter, 1977: 215). برخی نیز به دام فریب فراجنسیت افتادند و در پی این ساختارشکنی برای شبیه‌شدن به جنس مرد، در عمل جنس خود را نفی کردند و تا آنجا پیش رفتند که «از زن، موجود بی‌جنسیتی خلق کنند» (Davani, 2004: 183)؛ بنابراین سمبل زنانه آن‌ها نه‌تنها موفق نشد، بلکه بیش‌ازپیش از زنانگی فاصله گرفت و به انزوا افکنده شد.

۵. بحث**۵-۱. اعتراض**

مبحث تقلید، مرحله اول فمینیسم بود. اما دو مرحله بعدی آن یعنی اعتراض و خودیابی وجه تمایز آن شد. فمینیسم مرحله اعتراض به سنت‌ها و معیارهای غالب مردانه است که نویسندگان در این مرحله «در پی دفاع از حقوق اقلیت و خواستار استقلال هستند» (Showalter, 1977: 13). رمان‌نویس در قسمت‌های مختلف داستان و در جریان‌های سیال ذهن زهره و حتی نیایش‌های او با خداوند، شخصیت او را بیشتر برای ما آشکار می‌کند و نشان می‌دهد او برای مبارزه دختری را انتخاب کرده که از سنت‌های غلط دلزده است و روحیه‌ای معترض دارد: «آه از این افق محدودی که هر روز صبح مرد از آن طلوع می‌کند. و زنی فقط برای رختخواب و آشپزی می‌خواهد» (Al Shihhi, 2017: 112)؛ زیرا او از اینکه مردها برای زنان جایگاهی جز آشپزخانه و رختخواب

قرار نداده‌اند به شدت بیزار است و به قوانینی که مردان هر لحظه برای راحتی بیشترشان می‌سازند لعنت می‌فرستد: «مرگ بر حق و حقوقی که هر لحظه و هر زمان برای خود می‌سازند» (Al Shihhi, 2017: 116).

در این رمان نابرابری میان زنان و مردان در قالب سنت‌های نامعقولی متجلی می‌شود که مثل ریسمان دور گلوی زنان بسته شده و زهره هرکجا که برود و در مواجهه با هر فردی و در هر موقعیت اجتماعی مجبور است، آن‌ها را مثل یک پتک روی سرش تحمل کند و مدام این جمله را می‌شنود که جای زن فقط در خانه است: «اذیت کردند؟ لیاقت مرگ و بیشتر از مرگ است. چند بار به تو گفتم فقط در خانه بمان؟ جای زن فقط در خانه است» (Al Shihhi, 2017: 112).

۵-۱-۱. اعتراض به تبعیض‌ها

زهره در برابر خانواده‌اش نتوانست مقاومت کند و آن‌گونه که خودش می‌خواهد زندگی کند. خانواده‌ای که رابطه‌ها در آن سطحی و کمرمق بودند و او را به دام تبعیض‌های جنسیتی انداخته بودند. این تبعیض و فاصله روحی آن قدر زیاد شده بود که زهره بعد از فرار و کیلومترها دور شدن از خانه همان احساس غربتی را داشت که در خانه و کنار پدرش احساس می‌کرد: «چه مسافتی میان ماست پدر؟ و پیش از این چه مسافتی میان ما بود؟» (Al Shihhi, 2017: 131). خانواده به او اعتمادبه‌نفس و خودباوری نداد و همواره نگاه تحقیرآمیزی به او داشت: «روزی او را دیدم که از ما دزدی می‌کند. اما چیزی به پدرم نگفتم. پدرم او را مقدس می‌پنداشت و من چه کسی هستم جز یک زن ناقص‌العقل؟» (Al Shihhi, 2017: 178).

زهره در خانواده‌ای زندگی می‌کرد که به مردها بیشتر از زن‌ها بها می‌دادند. از کودکی مورد ظلم تبعیض‌های جنسیتی نامعقولی بود که خانواده به او روا می‌داشتند: «پدرم حتی یک روز هم دلتنگ من نشد، آن‌گونه که هر لحظه دلش برای محمد تنگ می‌شد. حتی یک بار مرا روی دوشش گذاشت مثل همیشه که محمد را روی دوشش می‌گذارد. هیچ‌وقت مرا زیر درخت کهن سدر نشانند. با مهربانی دست روی سرم نکشید و مرا نبوسید» (Al Shihhi, 2017: 74). «با وجود اینکه تعداد برادرهایم خیلی زیاد است، هیچ‌وقت ندیدم پدرم همان‌طور که مرا روی زمین می‌کشد، آن‌ها را هم بکشد. حتی وقتی خیلی عصبانی بود هم فراموش نکرد برای محمد جای تمیز و بدون خار پیدا کند. فراموش نکرد دستش را روی موهای صاف و نرم محمد بکشد و گریه‌هایش را بند بیاورد» (Al Shihhi, 2017: 75).

۵-۱-۲. اعتراض به قوانین مردسالارانه

سنت‌های برآمده از دل قوانین مردسالار در تلاش هستند تا خصوصیت پذیرش بی‌چون و چرا و زیردست بودن را در دختران نهادینه کنند و درصدد آن‌اند که زنان را حتی از طبیعی‌ترین نیازهای انسانی‌شان محروم کنند و به هیچ‌وجه پذیرای استقلال رأی زنان نیستند. نویسنده در گفت‌وگویی که میان پدر و مادر زهره شکل می‌گیرد نشان می‌دهد دختران حق مخالفت ندارند: «اسم را در مشاجره‌ای آرام میان پدر و مادرم از زبان مادرم شنیدم. سپس صدای پدرم بالا رفت: باید هر کاری من بگم رو انجام بده، از کی تا حالا دخترا می‌گن نه؟ اسمش افتاده سر زبون مردم» (Al Shihhi, 2017: 15).

سبک نویسنده در بیان این موضوع و لحن پدر زهره به‌گونه‌ای است که نشان می‌دهد باور تسلیم‌بودن زنان، باوری دیرینه است. درواقع این سنت‌های نامعقول حاکی از نوعی انجماد و بسته‌بودن فکر هستند و افراد علاوه بر قربانی سنت‌بودن، تابع آن نیز هستند. اینجا است که سنت‌ها ارزشی والاتر از جان آدمی می‌گیرند و آنچه ساخته دست بشر است، شرافتی بالاتر از بشر می‌یابد. زهره جرئت نگاه کردن به صورت برادرانش را ندارد؛ زیرا در جامعه مردسالار زنان به‌مثابه گوسفندانی هستند که هر لحظه ممکن است توسط برادران و پدران خود ذبح شوند: «تا امروز جرئت نکردم در چشم برادرهایم نگاه کنم. خودم را در چشمشان گوسفندی تصور می‌کنم که هر روز برای ذبح شدن سیرایش می‌کنند» (Al Shihhi, 2017: 17). در چنین شرایطی هرکسی بخواهد تابوشکنی کند محکوم به مرگ می‌شود: «هر کسی کار اون رو انجام بده باید بمیره. خانواده‌اش وقتی فهمیدن ازش متنفر شدن و طردش کردن. چه کاری راحت‌تر از این؟ خانواده من هم همین کار رو کردن» (Al Shihhi, 2017: 291).

۵-۱-۳. اعتراض به آموزه‌های غلط

جامعه نقش مهمی در پرورش و شکل‌دهی هویت افراد دارد. بدریه با فرار زهره و کشاندن او به جامعه نشان می‌دهد رفتارها در جامعه به‌گونه‌ای است که زن آرزو می‌کند به آغوش خانواده برگردد و حتی دست از کمترین نیازهایش نیز بکشد. اما اینجا دیگر جای فرار نیست. او اکنون در جامعه‌ای است که نمی‌تواند از آن بگریزد. ناخدای کشتی (سلطان) نمادی از مردسالاری در جامعه بیرون از خانواده است و زهره این بار به‌جای فرار تصمیم به ایستادگی می‌گیرد. «نه. تو نه پدرمی و نه برادرم و نه هیچ چیز. به من دستور نده» (Al Shihhi, 2017: 82). بدریه صرف این‌که فرار را حلال مشکلات بداند بلاهتی عظیم می‌پندارد؛ زیرا با فرار اساساً هیچ‌گونه تغییری رخ نمی‌دهد و بودن‌های

هدفمند و معنادار شکل نمی‌گیرد. او از طریق زهره در جامعه و در سطح معانی عمیق‌تری دست به اعتراض می‌زند. نویسنده زهره را در موقعیتی قرار می‌دهد که داشته‌های فکری و معنوی مخاطب مجال حضور پیدا کنند و با نگاه روشن‌تری بتوانند قضایا را ببینند و بسنجند. مخاطب مردهایی را می‌بیند که حدود الهی را زیر پا می‌گذارند، دزدی و زنا می‌کنند و کسی در جامعه به آن‌ها ننگ فاحشه‌بودن نمی‌زند و حق دارند هرطور می‌خواهند تصمیم بگیرند: «مادرهایمان شبیه بودند، اما مادرت با تو مهربان است. چون تو یک مرد هستی و مردها تاج سرنه، حتی اگر دزد و متجاوز باشند» (Al Shihhi, 2017: 76). «خنده‌دار و گریه‌آور است. برادرم که امروز با خنجری ساختگی آمده تا لکه ننگ مرا پاک کند. این مرد شجاعی که با صبوری خودش را به من می‌رساند و این حافظ آبرو و شرف، شبانه و مخفیانه به خانه فضیله هجوم می‌برد و بعد از یک یا چند ساعت برمی‌گشت تا برادر دیگرش جای او را بگیرد، و پدرم نیز مثل من با نگرانی و خستگی شاهد این وضعیت بود. برادرانم جوانانی نترس و فضیله‌دختری فاحشه نام گرفت» (Al Shihhi, 2017: 210).

جامعه آن قدر زنان و دختران را تحت فشار قرار می‌دهد که حتی در مواردی مانند تجاوز نیز به دختران برچسب همیشگی ننگ و عار می‌زند. مردها مصون می‌مانند و زنی مانند زهره با رعایت تمام حدود الهی و فقط با زیرپانهادن عرف جامعه و به‌خاطر یافتن محدوده‌ای امن برای زندگی، بدترین تهمت‌ها را می‌شنود: «زن فاسقی که ننگ را به دنبال خود می‌کشد» (Al Shihhi, 2017: 226) و منتظر خنجر برافراخته برادرانش می‌ماند: «نمی‌دانم دقیقاً چه وقت گردنم را تسلیم خنجر ننگ و عار می‌کنم. به‌سادگی خود را تقدیم صدها مرد نکردم، اما ننگ ننگ است. هرچند که شکل‌ها و دلایلیش فرق داشته باشد. عمویم چنین می‌گفت و پدرم پس از او تکرار می‌کرد» (Al Shihhi, 2017: 211). او آرزو می‌کند که ای کاش هیچ‌گاه در جهت استقلال گام بر نمی‌داشت: «ای کاش به آنچه بودم راضی می‌شدم و خودم را در معرض این همه اهانت و ذلت قرار نمی‌دادم» (Al Shihhi, 2017: 101) که این امر بار دیگر اشاره به عدم اعتمادبه‌نفس او و باورنداشتن خود و گناهکاردانستن خود است؛ زیرا زهره با اینکه می‌داند هیچ خطایی نکرده است، اما دچار تضاد و دوگانگی پشیمانی و عدم پشیمانی می‌شود و آن قدر تحت فشار جامعه مردسالار قرار می‌گیرد که آرزوی مرگ می‌کند: «ای کاش تو را ترک نمی‌کردم ای کوه بیچاره من. ای کاش چشم‌هایم را به خاک پاکت فرومی‌بستم و خفه می‌شدم. اما نگذار احساس پشیمانی کنم. به خدا من اشتباه نکردم» (Al Shihhi, 2017: 214). نویسنده با هر پشیمانی‌ای که از زبان زهره به گوش مخاطب می‌رساند به گوش باورهای غلط سیلی می‌زند؛ زیرا ذات منجمدنبودن و انفعال‌پذیری به شرطی که در مسیر

اعتدال و درست و آرمان خواهی باشد، به خودی خود محترم و قابل دفاع است. پس دلیلی ندارد که زهره تا این اندازه از تصمیم خود خجالت زده و شرمنده باشد.

۵-۱-۴. خشونت

فمینیست‌های رادیکال با فرض بی‌نیازی زنان از مردان به ترسیم فضای جدیدی می‌پردازند که با وعده‌هایی چون رفع سلطهٔ مردان و رفع خشونت علیه زنان همراه است. آن‌ها مردان را از لحاظ زیست‌شناختی خشن و موجوداتی سلطه‌جو می‌پندارند که به‌طور طبیعی گرایش به خشونت علیه زنان دارند. طبق نگرش فمینیستی رادیکال، مردان به‌گونه‌ای تربیت می‌شوند که تمایلات جنسی داشته باشند و احساس کنند که حق داشتن شریک مورد علاقه‌شان را دارند. این در حالی است که زنان به‌گونه‌ای تربیت می‌شوند که نیازهای مردان را برآورده سازند (9: Weisberg, 2016)؛ بنابراین فمینیست‌های رادیکال برای خروج از این چرخه و توقف ستم‌دگی زنان، به ستیز با مردان و مبارزه و نیز در برخی موارد به انکار زنانگی خویش روی می‌آورند.

۵-۱-۵. مردستیزی

بدریه الشحی با بیرون کشیدن زهره از خانه و قراردادن او در جامعه، آن هم جامعهٔ کوچکی مانند کشتی که فقط جنس مرد در آن حضور دارد و اساساً آنجا را مکانی مردانه می‌دانند، تقابل مستقیمی میان زن و مرد را رقم می‌زند تا نابرابری‌ها و کاستی‌ها و حتی نیازها و چه بسا پیامدهای تقابل این دو جنس را که پیش‌تر به طرز فجیعی دچار تفکیک جنسیت شده بودند به تصویر بکشد. زهره متوجه می‌شود هر جا که برود و از هر کجا که فرار کند، دیدگاه‌های مردسالارانه در شکل‌ها و جایگاه‌های مختلف تکرار می‌شود و حالا مجبور است بقچه‌اش را در دست بگیرد و مطیعانه به دنبال مرد دیگری حرکت کند تا شاید بتواند به دنیای تازه‌ای قدم بگذارد: «این ناخدای آشنا، ترسناک، بی‌رحمانه مرا تحقیر می‌کند، مرا خرد می‌کند، مرا زیر پا می‌گذارد و بقچه‌ام را برمی‌دارم و مطیعانه دنبالش می‌روم» (Al Shihhi, 2017: 76).

زهره از خفقان خانه بیرون زده اما هنوز بندها و محدودیت‌ها را احساس می‌کند و مردسالاری هم در خانه و هم در خانواده وجود دارد: «جنگیدم و با وجود این جنگیدن، من احساس می‌کنم که قیدوبندها بیشتر از قبل مرا در خود فروبرده‌اند و این زشت‌منظر در کنار من زورگویی جدید است» (Al Shihhi, 2017: 77).

۵-۱-۶. مبارزه

کشتی در حرکت است و در شهرهای ساحلی مختلفی لنگر می‌اندازد. گویی نویسنده این مبارزه را شهر به شهر ادامه می‌دهد تا به گوش دیگر زنان برساند. زنان در همه جا وضعیت یکسان و منفعلی دارند؛ به طوری که اگر اعتراضی صورت نگیرد این وضعیت تا ابد همین طور باقی خواهد ماند: «زن، اینجا هم زن است دختر بچه، زن و پیرزن. همه چیز را می‌سازد و تمام مسئولیت‌ها را به گردن می‌گیرد. او اصلاً نمی‌داند چگونه شکایت کند و نمی‌داند چطور مرکبی پیدا کند که بتواند او را از مردم و خانواده و عمر گذشته‌اش نجات دهد» (Al Shihhi, 2017: 168).

در این میان زهره استثنایی است که نویسنده او را خلق کرده تا سنگلاخ‌های این مسیر ناهموار را نشان آن دیگر زنان خاموش بدهد: «کاش او کوله‌بارش را بردارد و با من بیاید و تمام قیدوبندها را پشت سر بگذاریم. اما او این کار را نکرد. دیگران هم این کار را نکردند. من چه استثنایی هستم» (Al Shihhi, 2017: 137). نویسنده رمان به خوبی می‌داند این ماجراجویی به شکست ختم می‌شود و اولین فریادها و ضربه‌ها به هدف نمی‌رسند؛ بنابراین از زبان مریم، انتهای این ماجرا را به زهره می‌گوید: «امکان ندارد که از اولین نفرات معترضان باشی و موفق شوی. من ترسو هستم و منتظر می‌مانم که نفر چهارم یا پنجم باشم. اما نفر اول نه. من طاقت شکست مطلق را ندارم» (Al Shihhi, 2017: 159). اما زهره همچنان باید در طواف و دورانی بی‌توقف باشد تا انقلاب‌های بعدی پشت سر او شکل بگیرند. مسیر سنگلاخ و ناهموار است. همه چیز علیه او و زنانگی او است: «گمان می‌کنم آن‌ها خودشان را آماده کرده‌اند تا هر چیزی که از من می‌بینند را زشت بپندارند» (Al Shihhi, 2017: 162).

مبارزه زهره برای پس گرفتن ابتدایی‌ترین نیازهای هر زن است: «ای خدای زنان و مردان و ضعیف و قوی. مرا به هر کجا که می‌خواهی ببر. مرا به منزلی برسان که در آن احساس امنیت و کرامت و فضیلت کنم» (Al Shihhi, 2017: 9). شخصیت زهره تحت هیچ شرایطی مقهور آن نوعی از زیستن نمی‌شود که او را از ابتدایی‌ترین نیازهایش محروم می‌کند: «دیگر کسی مرا قبول نمی‌کند، اما من اهمیتی به حرف‌هایشان نمی‌دهم. از این به بعد هر طوری که دلم بخواهد زندگی می‌کنم» (Al Shihhi, 2017: 129).

۵-۱-۷. تابوشکنی

نویسنده در این مسیر، گام به گام تمام مخاطرات، ترس‌ها، اضطراب و دودلی‌ها را به تصویر می‌کشد تا خواننده را عیناً در همان حالت‌ها قرار دهد و او را در یک فضای خیالی، از زندگی در حاشیه امن بیرون بکشد.

تابوشکنی آسان نیست و زهره بارها اعتراف می‌کند که ترس وجودش را فراگرفته است: «باید برگردم. من برای این عصیان احمقانه قوی نیستم. بله. بله. باید برگردم» (Al Shihhi, 2017: 36). «الان دوباره همان دختری شدم که بودم. چه کسی می‌داند، بعد از چند ساعت، من به کوه برمی‌گردم و تمام انقلاب اضطرابی خود را در آغوش گاوها دفن می‌کنم» (Al Shihhi, 2017: 41). اما درنهایت در مسیر رسیدن به خواسته‌های خود حرکت می‌کند و نویسنده از این حرکت حمایت می‌کند. درواقع این دختر فریاد اعتراضی است در برابر تمام سنت‌های مذکر در جامعه مردسالار. او قصد دارد در یک حرکت ناهنجار، از ناهنجاری‌ها فرار کند. هرچند در این مسیر دوباره با تفکراتی مواجه می‌شود که تمام عمر قصد داشت از آن‌ها فرار کند. او دوباره مرعوب شناختی می‌شود که دنیای بیرون از او به او داده‌اند: «ناگهان خندید و خندید، خنده‌اش مرا به لرزه انداخت. نگاهی به او انداختم، به نظرم بدبین و بی‌تفاوت آمد. من یک لحظه دوباره احساس کردم در مقایسه با جنسیت متعالی او چقدر حقیر به نظر می‌رسم، یک دانه گردوغبار در نور، و پشیمانی‌ام حالت یاس پیدا کرد» (Al Shihhi, 2017: 30). اما درنهایت بر تمام ترس‌ها غلبه می‌کند و در برابر الزام‌هایی از قبیل نقاب‌زدن زنان تابوشکنی می‌کند. رطوبت دریا بالا است و زهره نمی‌تواند برقع را روی صورتش نگه دارد. ناخدای کشتی اصرار دارد که زهره نباید برقع را دربیابورد تا مورد سوءظن مردهای دیگر قرار نگیرد. اما زهره از خود می‌پرسد فایده برقع چیست؟ «تمام صورتم غرق عرق شده. هوا گرم و شرجی است و نقاب به خاطر رطوبت هوا و بوی نفس‌های پی‌درپی‌ام آزارم می‌دهد. من این نقاب را به صورتم زدم به خاطر اینکه زیبا و آزاد هستم؟ یا به خاطر اینکه ترسیدم چشم‌های مردها آزارم بدهد؟ اما دخترعمویم علیا هم نقاب می‌زد با وجود اینکه اصلاً زیبا نیست» (Al Shihhi, 2017: 73). «چه زمانی شروع به نقاب‌زدن کردم؟ من این نقاب را روزی روی صورتم گذاشتم که حتی نمی‌دانستم صورتی زیبا دارم» (Al Shihhi, 2017: 74).

بدربه الشحی در برابر برقع و کارهای بسیار زیاد دیگری تابوشکنی می‌کند که زنان ندانسته و از روی عادت و سنت آن‌ها را انجام می‌دهند و آن‌ها را تقلیدهای کورکورانه‌ای می‌داند که ریشه در سنت‌های نامعقول متداول بشری دارند و برخاسته از سطحی‌گرایی و فقر دیدگاه مستقل هستند:

«مادرم این نقاب را روی صورتم گذاشت و گفت هر اتفاقی هم که افتاد، تو نباید نقابت را برداری و من نقابم را از خودم جدا نکردم» (Al Shihhi, 2017: 75).

آدمی در مسیر شدن هیچ‌گاه تن به توقف نمی‌دهد. پس زهره مبارزه را ادامه می‌دهد و نه تنها دیگر فرار نمی‌کند، بلکه اعلام برائت می‌کند از تمام آنچه اجازه نمی‌دهد برتری و رهایی در او پدیدار شود و اجازه نمی‌دهد چیزی دوباره او را به سخافت بردگی بکشد: «این رطوبت آزاردهنده زیر نقاب قطره‌های خون زخمی است که خارهایی قدیمی آن را تازه کرده است. خارهای مردسالاری که به صورتم کشیده می‌شوند و مرا از پا می‌اندازند. لعنت به گذشته. لعنت به این نقاب» (Al Shihhi, 2017: 76).

۵-۱-۸. انکار زنانگی

سنت فمینین به معنای پذیرش و تسلیم در برابر تمامی قوانین جامعه مردسالار است. فمینیست‌ها برای رد کامل فرهنگ مسلط مردانه ناگزیر شدند تمام سنت فمینیین را که شامل زنانگی و احساسات مادرانه و اموری از این قبیل است زیر پا بگذارند. آنان در واقع «با رد سنت فمینیین، سنت مردانه را رد کردند و گاه تا آنجا پیش رفتند که برای انکار زنانگی فمینیین، چاره‌ای جز نابودی کامل زنانگی خود نداشتند» (Shahbazi, 2016: 33).

مردان داخل کشتی، عشق را بی‌اعتبار می‌کنند و به زن به مثابه یک کالا نگاه می‌کنند: «عاشق بالا و پایین شدن عواطف هستند. همان‌طور که طوفان دریا آن‌ها را دربرمی‌گیرد و عشق برای آن‌ها شبیه به کف دریاست که می‌آید و می‌رود» (Al Shihhi, 2017: 177).

زهره با دیدن قدرتی که مردها دارند، بارها آرزو کرد که کاش می‌توانست جای آن‌ها باشد. این اولین بیراهه و نقصان در مسیر حرکت او بود: «ای کاش من مردی مثل آن‌ها باشم. با بیابان و دریا و آسمان شاد می‌شوم. مرا به عیب و ننگ متهم نکنید. آیا همیشه هر لحظه و هر ثانیه آرزو نمی‌کردم که مرد باشم» (Al Shihhi, 2017: 138). «آن‌ها در دستیابی به حاکمیت فرق می‌کنند. برخی از آن‌ها در قله و برخی از آن‌ها در دامنه هستند. در مورد من و شاید بسیاری از زنان با من، همیشه مطمئن خواهیم بود که قدرت حاکمیت نداریم» (Al Shihhi, 2017: 151).

زهره اما سعی می‌کند با سرکوب غرایز زنانه خود و با تحقیر کردن و کوچک‌شمردن مردها آن فضای امنی را که به دنبال آن بود برای خودش ایجاد کند: «اضافه کردم: تو حقیر هستی. گفت: به خاطر اینکه تو را برای خودم می‌خواهم؟ باید برای من باشی. و دوباره احساس غرور کردم» (Al Shihhi, 2017: 187). او آن قدر آن تحت فشار نیازهایی بوده که دیگر داشتن خانه و همسر و

فرزند نمی‌تواند برایش یک آرمان زنانه تلقی شود. مادرشدن برای او غیرقابل تحمل است و از تغییراتی که بارداری در جسم او به وجود می‌آورد متنفر است: «از تصویر تنم در آینه متنفرم. این کودک شوم تمام دنیاها را زیبای درونم را زشت کرده است. حتی صورتم تغییر کرده. بینی‌ام متورم، سرخ و زشت شده» (Al Shihhi, 2017: 283). فرزند آخرین چیزی است که زهره در زندگی‌اش می‌خواهد و جزء اولویت‌های او محسوب نمی‌شود: «این طفل آخرین چیزی است که می‌خواهم» (Al Shihhi, 2017: 284). عشق دیگر در زندگی او جایگاهی ندارد: «می‌دانم که او شایسته عشق و تقدیر است. اما من مدت‌هاست که عشق را نمی‌شناسم» (Al Shihhi, 2017: 206).

زهره سعی دارد به قدرت برسد و قدرت را همیشه در دست مردان دیده است. پس با سرکوب غرایز زنانه خود تلاش می‌کند مانند یک زن عادی نباشد: «اینجا من تنها امرونی‌کننده هستم. با اشاره انگشتم دنیا برمی‌خیزد و می‌نشیند» (Al Shihhi, 2017: 207). زهره از هر چیزی که او را شبیه زنان عادی کند متنفر می‌شود؛ تا جایی که حتی احساس مادری هم نمی‌تواند او را رام کند و برعکس، از بزرگ شدن شکم و بارداری‌اش احساس بدی پیدا می‌کند: «دوباره نتوانستم پرچم سفید را بلند کنم. ایستادم و شکم بزرگ و احمقانه‌ام به من اعلام می‌کرد من همان کاری را می‌کنم که هر زن عادی‌ای انجام می‌دهد» (Al Shihhi, 2017: 287).

۵-۲. چرخش به درون (خودیابی)

زنان برای دستیابی به هنر مستقل و به دور از تقلید و فریاد اعتراض باید مراحل را طی می‌کردند که در آن مراحل ناگزیر از تقلید و اعتراض بودند؛ زیرا در جامعه‌ای که امکان فراهم شدن هویتی مستقل برای زنان وجود نداشته باشد، خودیابی و شناخت برای هیچ‌یک از زنان یا مردان میسر نمی‌شود و هر یک در بندهایی باقی می‌مانند که جامعه بر آنان تحمیل کرده است. در این مرحله نویسندگان «ضمن به‌ارث بردن خصوصیات مراحل پیشین، اندیشه نوشتار زنانه و تجربه ویژه مؤنث را نیز به مرحله‌ای از انکشاف خود بسط دادند» (Seldon, 2006: 272). به عقیده شوالتر زنان باید هم‌زمان در داخل و خارج سنت مردان کار کنند. شوالتر بیان می‌کند که سازنده‌ترین رویکرد برای رسیدن به نقد و نظریه فمینیستی آینده، در گرو تمرکز بر پرورش یک دیدگاه فرهنگی فمینیستی جدید درون سنت فمینیستی است که هم‌زمان در سنت مردانه نیز وجود دارد، اما به آن وابسته و پاسخگو نیست (Showalter, 1977: 54). شخصیت اصلی رمان الطواف حیث الجمر پس از فرازونشیب‌های گذر از کلیشه‌های تقلید و فریادهای اعتراض دست به خودبیانگری می‌زند و نویسنده از وی سمبلی زنانه خلق می‌کند.

۵-۲-۱. خودبیانگری

جامعهٔ مردسالار همواره به دنبال تابوسازی برای زنان است تا از قدرت گرفتن زنان جلوگیری کند. این دور کردن حتی به فیزیولوژی زنان نیز سرایت کرده است و زنان تحت فشار این قوانین نمی‌توانند به راحتی دربارهٔ بدن خود و مسائل مربوط به آن مانند بلوغ، یائسگی و عادت ماهیانه سخن بگویند؛ زیرا در چنین شرایطی «خودبیانگری زنانه برابر با بی‌عصمتی و بی‌آبرویی است» (Shahbazi, 2017: 3)؛ بنابراین فمینیست‌های رادیکال که معتقدند «طبقهٔ زنان صرفاً به لحاظ جنسیت و زن‌بودنشان تحت ستم قرار می‌گیرند» (Rudgar, 2010: 83)، به خودبیانگری و صحبت از مسائلی از قبیل بلوغ و مانند آن روی می‌آورند. زهره متوجه می‌شود بسیاری از دانسته‌هایش اشتباه هستند و این باور را پیدا می‌کند که اگر دور از آموزش‌های غلط مادرش باشد موفق‌تر است و هیچ ننگ و عاری در مسائل بیولوژیک مربوط به زنان وجود ندارد؛ مانند عادت ماهیانه که رخدادی طبیعی در میان تمام دختران است: «بعد از مدتی طولانی فهمیدم این موضوع برای تمام دختران اتفاق می‌افتد. فهمیدم من چرا بزرگ شدم و فهمیدم من وقتی مادرم همراهم نیست بیشتر یاد می‌گیرم. این قضیه آن‌طور که مادرم تعریف کرده بود ننگ و مرگ نیست» (Al Shihhi, 2017: 15).

۵-۲-۲. خلق سمبل زنانه

زهره به طرز عجیبی در بروز خود نهانی بی‌باک می‌شود. او از اینکه تمام عمرش را به تکرار مکررات سپری کند منزجر شده و به دنبال نوع دیگری از بودن است. نوعی که خود باید آن را بسازد و از بودنش که جامعهٔ مردسالار برای او طرح‌ریزی کرده گریزان است. «سالم از من می‌خواهد چه کنم؟ می‌خواهد من روزم را در دایره‌ای از مکررات بگذرانم؛ بدون هیچ چیز تازه و بدون زندگی؛ و او گستاخانه به دنبال زن دیگری بگردد» (Al Shihhi, 2017: 9). بدریه با خلق شخصیت زهره در واقع سمبلی زنانه خلق می‌کند که در مسیر شناخت و دستیابی به حقوق و زندگی دلخواه خود گام برمی‌دارد. زهره به دنبال آن پیروزی می‌گردد که سکوت و روزمرگی آن را در خود بلعیده است و هویت تازه از دل این پیروزی متولد می‌شود. او در سی‌سالگی طغیان می‌کند و از روزمرگی‌ها و پذیرش بی‌چون‌وچرا عبور می‌کند و به دنبال خواسته‌های فردی‌اش می‌دود: «برای یک لحظه بار دیگر زندگی کردم. سی‌ساله بودم و متولد شدم. سی سال بی‌هوده سپری شد. آرزوی عصیان، زندگی تازه‌ای را در فراسوی محدودیت‌ها و دیوارها نقاشی می‌کرد» (Al Shihhi, 2017: 40). البته که این هویت، هویتی جدید نیست و من جدید، منی تازه و از پیش تعریف‌نشده نخواهد بود، بلکه منی است که از تجربهٔ زیستی آگاهانه و معترضانة خودش بیرون پریده است. او همیشه آرزوی عصیان و

اعتراض را داشت و از تصور اینکه روزی بر برادرانش پیروز شود، لذت می‌برد «چقدر برایم لذت بخش است که حتی یک بار بر یکی از برادرانم پیروز شوم» (Al Shihhi, 2017: 30). زهره با چیزی مبارزه می‌کند که در تمام طول عمر مخالف آن بوده است: «چه می‌شد اگر به قسمتم قانع بودم؟ ازدواج دختر مسن و پسر جوان که چیز تازه‌ای نیست. صد نفر دیگر هم این کار را انجام داده و امتحان کرده‌اند. اما من چطور کاری را انجام دهم که در تمام طول عمرم انکارش کردم» (Al Shihhi, 2017: 88).

بدیه نشان می‌دهد زنان فقط عادت به عدم اعتراض کرده‌اند و سکوت خصیصه آن‌ها نیست. او قصد دارد زنان را به آن مسیری سوق دهد که همواره خواستار آن بوده‌اند، اما زندگی عینی و بیرونی آن‌ها مرهون و مغلوب سنت‌های نامعقول و عادت‌های غلط شده است؛ به طوری که زهره با وجود زندگی سراسر رنجی که داشت مدام در حال کنکاش خود و زیرورو کردن افکار و تصمیم‌هایش بود و به دنبال راه‌حلی برای رسیدن به فردیت خود می‌گشت: «در اتاق مخصوص خودم ماندم و فکرهایم را سبک سنگین کردم. به مرور زمان شیطان دو بار و به سرعت در من نفوذ می‌کرد. اما من هیچ‌وقت رسوم را کنار نگذاشته بودم. هیچ‌وقت جرئت نکرده بودم حتی به سرکشی فکر کنم. به من چه شده است؟ و دوباره شیطان را لعنت کردم» (Al Shihhi, 2017: 32).

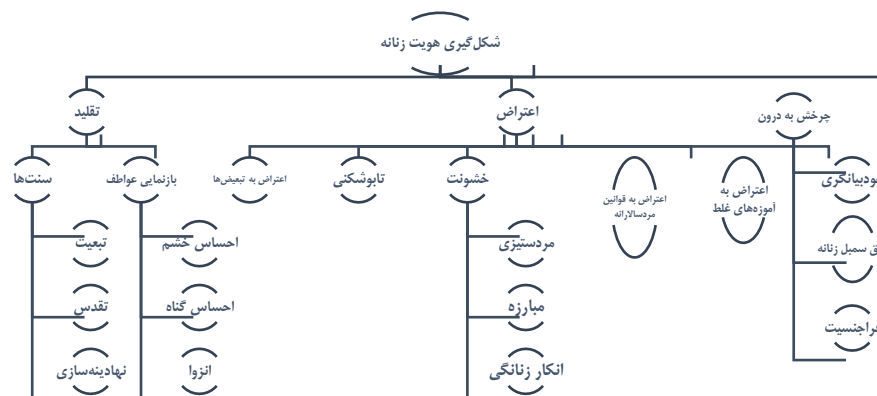
۵-۲-۳. فراجنسیت

در نهایت نویسنده زهره را قربانی می‌کند تا بی‌راهه‌های فراجنسیت طلبی بی‌پایه را به مخاطب نشان دهد. اولین بی‌راهه زهره این است که خود آرمانی‌اش را طور دیگری شکل می‌دهد و قبل از اینکه بتواند خودش را پیدا کند، همسرش کشته می‌شود و از بازگشت به حقارت و اطاعت پیشین خود وحشت می‌کند: «سرنوشت همان سرنوشت قدیمی است و کلاغ شومی که از زمان تولدم همراه با من در کوه متولد شد، هنوز هم مرا در هر کجا که بروم، تعقیب می‌کند، حتی اگر از دریاها عبور کنم و از آنجا تبعید شوم» (Al Shihhi, 2017: 207). پس برای یافتن محدوده تحت سلطه خود حریص‌تر می‌شود: «باید هر طور که شده زندگی کنم، من نیامدم که بمیرم» (Al Shihhi, 2017: 211). بعد از ساکن شدن در آفریقا این بار برتری خود را به رخ مردی می‌کشد که از زیردستانش بود و رهبری کارگران آفریقایی را به عهده داشت. زهره دوباره قلمرو خود را یافته بود و دوباره به تلافی تمام سال‌هایی که به اطاعت گذرانده بود دیگران را تحقیر می‌کرد و خود را ارج می‌نهاد: «این زندگی را خیلی دوست دارم، امروز واقعاً احساس می‌کنم در همان جایی هستم که می‌خواستم. جایی که من در آن ملکه هستم و با قوانین خودم حکومت می‌کنم. جایی که هیچ‌کس

جرئت نمی‌کند با من مخالفت کند یا از من اطاعت نکند. از تمام این‌ها برای خودم رؤیایی بی‌انتهای خواهم ساخت، رؤیایی که سرانجام محقق شده، چقدر آرزو دارم که خودم را یک شاهزاده واقعی ببینم» (Al Shihhi, 2017: 235).

بدریه نشان می‌دهد تک‌بعدی پیش‌رفتن یا بی‌توجهی به ویژگی‌های فطری زنانه و سرکوب آن‌ها انتهایی جز شکست ندارد. زهره خود را در همه‌چیز مقام اول می‌داند. خود را زنی می‌پندارد که هیچ مردی قادر نیست او را شکست دهد. زنی که حتی اگر ظلم کند نیز برحق است و دیگران (کارگرانی که سرزمین‌های مملکت خودشان کار می‌کنند) را دزد می‌نامد و کمر به قتل آن‌ها می‌بندد. بدریه تغییر را چه از نوع بنیادین و چه از نوع سطحی، رویدادی می‌داند که باید آگاهانه و به دور از هرگونه تعصبی به سمت آن قدم برداشت و اگر زنان به‌جای اصلاح برخوردهای نادرست دست به راه‌حلهایی مثل فراجنسیت‌طلبی بزنند، نه تنها با چنین چیزی نمی‌توان امید به اصلاح داشت، بلکه فقط صورت مسئله پاک می‌شود و حذف زن‌بودگی از جانب خود زنان نتیجه‌ای جز نابودی زنان و بدتر شدن اوضاع ندارد؛ زیرا عقل و منطق از بین می‌رود و زنان بیش از همه دچار غفلت از ذات و ماهیتشان می‌شوند: «همه شما نمی‌دانید من چه کسی هستم و چه می‌خواهم. آیا تعجب می‌کنی اگر به تو بگویم من خودم هم چیزی درباره خودم نمی‌دانم و فقط متولد شدم تا بترسم و از روی منطق هم حرف نزنم» (Al Shihhi, 2017: 261).

زهره نمی‌تواند زنانگی خود را انکار کند؛ زیرا فراجنسیت نه تنها راه‌حل نیست، بلکه فرار است. این تفکر اغلب به نفی یا نادیده‌انگاشتن جنسیت زنانه می‌انجامد. زن بودن با تمام جزئیات و قوت و ضعفش غالباً در یک ارتباط مؤثر با جنس مخالف تکامل می‌یابد. نویسنده می‌داند که جداکردن جنس زن و مرد از یکدیگر و برتری‌دادن یکی از آن‌ها بر دیگری به لحاظ عقلی غیرممکن است. زنانگی‌ها و احساس مادرانه انکارناپذیر زهره را به تصویر می‌کشد تا ثابت کند ایده فراجنسیت غیرممکن است و زهره با تمام قدرت‌طلبی‌هایش مسحور غزل‌سرایی‌های مردان می‌شود: «من راز کوچکی دارم که ای کاش می‌توانستم پنهانش کنم. غزل‌های تاجران و این نگاه‌های تحسین‌آمیز شادم می‌کنند. خوشم می‌آید که مقابلم به سرعت جلو می‌آیند و قیمت‌های بالا را قبول می‌کنند. می‌گویند تقدیم به بهشت سرسبز چشم‌هایم. این را دوست دارم. خیلی دوست دارم» (Al Shihhi, 2017: 250).



شکل ۱. شکل گیری هویت زنانه در بستر رمان الطواف حیث الجمر

۶. نتیجه گیری

رمان *الطواف حیث الجمر* الگویی از تلاش‌های یک زن برای رهایی و پذیرفتن سنت‌های منسوخ مردسالارانه ارائه می‌دهد. انقلاب این زن در برابر جامعهٔ مردسالار به‌طور موازی برابر با انقلاب مردم آفریقا در برابر عرب‌هایی بود که به کشور آن‌ها حمله برده و جان و مال آن‌ها را تصاحب کرده بودند. نویسنده با به‌تصویر کشیدن سختی‌هایی که این زن در راه رسیدن به آرزوهایش کشید و نیز ضررهای مالی و جانی‌ای که مردم آفریقا برای تحقق آزادی‌شان متحمل شدند، در پی اثبات این امر است که هیچ آزادی‌ای بدون هزینه محقق نمی‌شود. نامی نیز که او برای این رمان انتخاب کرده دلالت بر محتوای آن دارد؛ زیرا طواف به معنای دوران و تسلسلی نامتناهی است که نشان از استمرار این مبارزه دارد. این رمان در اعتراض به استانداردهای نوشتار مردانه و ارائهٔ تصویر کلیشه‌ای از زنان نگاشته شده و دفاع از حقوق زنان و آرمان‌گرایی زنانه را در اولویت خود قرار داده است.

بدریه الشحی بروز خودنهمانی در زنی به نام زهره را پس از تحمل رنج‌هایی که سه دهه در زندگی بر او تحمیل شده است، به تصویر می‌کشد. زنی که تمام زندگی‌اش در خدمتی بی‌انتهای توصیف شده است، حالا به دنبال محدوده‌ای برای شنیده شدن و دیده شدن و کشف شدن می‌گردد. بدریه الشحی از این شخصیت به‌عنوان الگویی برای بودنی بهتر و آرمانی استفاده کرده است. در این رمان فقط یک زن وجود دارد که در یک کشتی به‌مثابهٔ جامعه‌ای کوچک و در مسیری که حدود و پایان‌ش نامشخص است و تمام سرنشینان آن مرد هستند در حرکت است. کثرت مردان در رمان نشانگر اکثریت حضور تعیین‌کنندهٔ آن‌ها در جامعهٔ واقعی و بودن تنها یک زن در میان آن‌ها پیوند جهت‌دار و مناسبی با واقعیت در اقلیت قرارگرفتن زنان دارد و نگاه فرودست جامعه به زنان را توصیف می‌کند.

بدریه الشحی، سکوت و وصف همسازانه با محیط را نپذیرفته و ادبیات را به عنوان وسیله‌ای به کار گرفته تا مظلومیت‌ها و ستمی را که به زنان شده به تصویر بکشد. او قهرمان داستان خود را به سمت خودآگاهی سوق می‌دهد، اما در پایان رمان با کشاندنش به انزوا و فراجنسیت، او را از رسیدن به مرحله چرخش به درون و خودیابی برای یافتن هویت فردی و به دور از هرگونه تقلید و اعتراض، محروم ساخته است.

۷. تعارض منافع

این مقاله برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد نویسنده سوم با عنوان «بررسی جایگاه زنان جامعه عمان در رمان‌های نویسندگان زن با تکیه بر رمان‌های *سيدات القمر*، *الطوف حیث الجمر*، *ثالوث* و *تعویده*، *الأشیاء لیست فی أماكنها*، *الباغ*» (۱۳۹۸)، به راهنمایی دکتر ابوالحسن امین مقدسی و مشاوره دکتر علی افضلی، در گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران است و در آن هیچ‌گونه تعارض منافی وجود ندارد.

References

- Al-Shihhi, b. (2017). *Al-Tawaf Haith-o- l-Jamar*. Bierut: Soal publication.
<https://dararab.co.uk/en/product/crossing-embers/>
- Davani, F. (2004). *Women in the challenge of traditionalism, a research on women's social rights in Iran*, Tehran: Nokhostin publication. (In Persian)
- Frye, N. (2004). *Anatomy of criticism*. Translated by: S. Hoseini. Tehran: Nilufar Publication. <https://doi.org/10.2307/j.ctvct0080> (In Persian)
- Hamm, M. (2004). *Dictionary of Feminist Theories*. Translated by: F. Mohajer. Tehran: Tosea Publication. <https://doi.org/10.1515/9781474469401> (In Persian)
- Roudgar, N. (2008). *Feminism: history, ideas, tendencies*. Qom: Publication of Women's Studies and Research Office. (In Persian)
- Seldon, R., & Widdowson, P. (2006). *A Reader's Guide to Contemporary Literary Theory*. Translated by: A. Mokhber. Tehran: Tarhe No Publication. <https://doi.org/10.4324/9781315688992> (In Persian)

- Shahbazi, M., Fazeli, M., & Hosseini, M. (2017). The evolution of self-awareness in the course of female storytellers. *Woman in Culture and Art*, 10(2), 285-309. <https://doi.org/10.22059/jwica.2018.236858.908> (In Persian)
- Showalter, E. (1977). *A literature of their own: British women novelists from Bronte to Lessing*. Princeton, N.J.: Princeton University Press. <https://doi.org/10.2307/j.ctv173f0v7>
- Weisberg, D. K., (2016). *Feminism Legal Theory* (2nd ed.). New York University Press. <https://doi.org/10.18574/nyu/9781479805495.003.0006>